



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و هشتاد و ششم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۴ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۲۰

ای دل به ادب بنشین، برخیز ز بدخویی

زیرا به ادب یابی آن چیز که می‌گویی

ای دل من، با فضاگشایی و ساکت کردن من‌ذهنی، در پیشگاه زندگی و مولانا به ادب بنشین؛ یعنی بگذار زندگی از طریق تو فکر و عمل کند و از من‌ذهنی بدخو که با مقاومت مرکز را جسم کرده و مدام به اظهار درد مشغول است، دست بردار. چراکه با رعایت ادب نسبت به خداوند، عدم کردن مرکز و بی‌توجهی به حرف‌های من‌ذهنی‌ات می‌توانی به آن چه می‌گویی و می‌خواهی که همان زنده شدن به زندگی است بررسی.

[اگر ما از سفره شادی بی‌سبب، خلاقیت و هزاران برکتی که خدا در این لحظه ابدی پهن کرده نخورده و از ذهن بخوریم، یعنی آن چه را که ذهن نشان می‌دهد مهم بدانیم و بابت آن غمگین باشیم، در این صورت در پیشگاه زندگی بی‌ادبی کرده‌ایم.

ما باید ابیات هفت‌گانه ادب را هر روز برای خودمان بخوانیم تا به یاری مولانا بتوانیم در برابر خداوند با ادب باشیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸

از خدا جوییم توفیق ادب

بی‌ادب محروم گشت از لطف رب

ما از طریق باز کردن فضای درون و اهمیت ندادن به آن چه ذهن نشان می‌دهد، از خداوند می‌خواهیم تا ما را در رعایت ادب در پیشگاه خودش یاری کند. زیرا انسان بی‌ادب، کسی که مرکزش را از جنس جسم می‌کند، از لطف خداوند بی‌نصیب می‌ماند.



[ما ابتدا با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، ادب را در پیشگاه خداوند رعایت می‌کنیم، پس از آن ادب به صورت‌های مختلفی مانند آرامش و شادی بی‌سبب و استفاده از خرد و هدایت زندگی، در ما می‌تواند ظاهر شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

*آفاق: جمع اُفق

شخص بی‌ادبی که مرکزش را جسم کرده و هشیاری جسمی همراه با هیجانات مخرب پیدا می‌کند، نه تنها خودش را دچار درد و بلا می‌کند بلکه مانند یک آتین، انرژی مخرب من‌ذهنی را در سراسر جهان پخش کرده و در همه انسان‌ها به ارتعاش درمی‌آورد.

[هر انسانی یک افقی ست که اگر مرکزش عدم باشد، خورشید زندگی از آن جا طلوع می‌کند. ولی ما هر لحظه از طریق قرین، مرکزمان را جسم کرده و افق خود و اطرافیانمان را کور می‌کنیم؛ به عبارتی ما به‌عنوان ناظر که مرکزمان جسم است، جنس منظور خودمان را نیز جسم تعیین می‌کنیم. مخصوصاً ما به‌عنوان پدر و مادر بی‌ادب در پیشگاه زندگی، افق بچه‌هایمان را که خورشید خداوند به‌آسانی می‌تواند از مرکز آن‌ها طلوع کند، کور می‌کنیم. در حالی که اگر ما عقل من‌ذهنی را به‌کار نمی‌بردیم، بچه‌هایمان خیلی زود به حضور زنده می‌شدند.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

دل نگه دارید ای بی‌حاصلان

در حضور حضرت صاحب‌دلان

ای من‌های ذهنی خالی از عشق و حس یکتایی با زندگی که با مقاومت در برابر اتفاقات و بستن فضا حاصلی جز ایجاد درد و غم ندارید، در حضور خداوند و انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا مرکز خود را عدم نگه دارید و مواظب دل و مرکز خود باشید که با اجسام همانیده نشود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۹

پیشِ اهل تن ادب بر ظاهر است

که خدا زیشان نهان را سَتر است

*ساتر: پوشاننده، پنهان‌کننده

نزد انسان‌های من‌ذهنی، رعایت یک‌سری آداب ظاهری و سطحی که مورد قبول عموم مردم است، ادب به حساب می‌آید، چراکه خداوند به این علت که ایشان فضاگشایی نمی‌کنند، اسرار نهان درون را از چشمانشان پنهان کرده و آن‌ها نمی‌توانند متوجه آلودگی مرکزشان شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۰

پیشِ اهل دل ادب بر باطن است

ز آن که دل‌شان بر سَرایرِ فاطن است

*سَرایر: رازها، نهانی‌ها، جمع سَریره

*فاطن: دانا و زیرک

نزد خداوند و انسان‌های اهل دلی که از جنس فضاگشایی هستند، رعایت ادب منوط به گشودن فضا، عدم کردن مرکز و از جنس زندگی شدن است، زیرا دلشان به اسرار زندگی آگاه است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۵

وَأَنْ كِهْ اَنْدَرِ وَهْمٍ اَوْ تَرْكِ اَدَبِ

بی ادب را سرنگونی داد رب

هر کس از طریق سبب‌سازی ذهن دچار این توهم شود که چیزهای این جهانی که ذهن نشان می‌دهد از فضای گشوده‌شده و خداوند مهم‌تر هستند، خردِ زندگی را رها کرده و اجسام را به مرکزش می‌آورد.

چنین انسانی که در واقع با این کار ادب را ترک می‌کند، توسط خداوند سرنگون می‌شود، یعنی هر کاری می‌کند با شکست مواجه شده و به نتیجه مطلوب نمی‌رسد.

[مؤدب بودن در حضور مولانا و زندگی این نیست که وقتی اشعار مولانا را می‌خوانیم بلند شویم و مؤدب بایستیم و برای خدا هم عبادت کنیم، بلکه ادب بر باطن است یعنی در این لحظه در مرکزمان غیر از خدا چیزی نباشد.

مجموعه این نوزده بیت به‌عنوان ابزاری در دست هشیاری، به مؤدب بودن ما کمک می‌کند:

۱- ابیات هفت‌گانه «ادب»

۲- ابیات سه‌گانه «تعظیم و توحید خدا و روشن شدنمان مانند چراغ»

۳- ابیات سه‌گانه «استکمال تعظیم و رها نکردن در وسط کار تبدیل هشیاری»

۴- ابیات سه‌گانه «ناراحت بودن در این لحظه به دلیل رفتن چیزی که شهوت از آن می‌کشیدیم.»

۵- ابیات سه‌گانه «حس مسئولیت داشتن و خود را به مستی ذهن نزدن که من بی‌خبر و مست همانیدگی‌ها بودم،

نفهمیدم.» [

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیمِ خدا افراشتن؟

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

*تعظیم: بزرگداشت، به عظمتِ خداوند پی بردن

بزرگی خداوند، تسلیم و فضاگشایی چیست؟ این است که ما با خاموش کردن ذهن عمیقاً بفهمیم این دید و عقل من ذهنی به درد نمی‌خورد و به جز درد، مسئله و خراب‌کاری نتیجه‌ دیگری ندارد. بنابراین ما باید مرتب با عدم کردن مرکز و به کار بردن تدبیرِ خداوند، من‌ذهنی‌مان را کوچک‌تر کرده و با آهنگ زندگی پیش برویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چیست توحیدِ خدا آموختن؟

خویشتن را پیشِ واحد سوختن

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ این است که وجود موهومی من‌ذهنی و اجزای آن را با فضاگشایی در کورهٔ یکتایی خداوند بسوزانیم تا به مقصود اصلی که اتصال به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است، نائل شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شبِ خود را بسوز

ای انسان، اگر می‌خواهی مثل روز روشن و فروزان شوی و شادی بی‌سبب زندگی را تجربه کنی، در این صورت با فضاگشایی حس وجود خود در ذهن را که همچون شبِ تیره و تار است، پیش خداوند هستی‌بخش بسوزان.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۰

خواب چون درمی‌رمد از بیمِ دلِق

خوابِ نسیانِ کی بُود با بیمِ حلق؟

در جایی که ترس از دزدیده شدنِ رخت و لباس، خواب را از چشمان مردم می‌دزدد، پس چگونه ممکن است انسان با وجود دشمنی به خطرناکی من‌ذهنی که درون اوست و در پی گرفتنِ جان زنده‌ی زندگی‌اش می‌باشد، به خوابِ غفلت و فراموشی فرورود و منظور خود از آمدن به این جهان را از یاد ببرد؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱

لَا تُؤَاخِذِ اِنْ نَسِينَا شَدْ غَوَاه

که بُود نسیان به وجهی هم گناه

آیه‌ای که می‌گوید «مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم» گواه بر این امر است که اگر انسان در این لحظه مرکز عدم را فراموش کرده و جسمی را به مرکز خود بیاورد، در این صورت مرتکب گناه شده‌است و به همین سبب مؤاخذه خواهد شد یعنی به درد، مسئله‌سازی و خرابکاری دچار خواهد شد.

[بنابراین با دانستن این حقیقت که اگر مرکزمان را جسم کنیم، مورد مؤاخذه زندگی قرار می‌گیریم، علت خراب بودن زندگی‌مان را می‌فهمیم و در این صورت دیگران را ملامت نکرده و مسئولیت اشتباهات خویش را می‌پذیریم].

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶

«... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اٰخَطَاْنَا ...»

«... ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن ...»



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

ز آن که استکمالِ تعظیم او نکرد

ورنه نسیان درنیاوردی نبرد

زیرا انسان به طور تمام و کمال تعظیم خداوند را به جای نیاورده و فقط بخشی از اداره امور زندگی خود را به خدا سپرده بود، یا به عبارتی او با فضاگشایی مرکز عدم خود را حفظ نکرد، وگرنه درمقابل حمله‌های من‌ذهنی در قالب فراموشی شکست نمی‌خورد و به بهبود وضعیت ظاهری و مادی زندگی‌اش بسنده نمی‌کرد.

[تعظیم کامل این است که اختیار زندگی‌مان را به طور کامل به زندگی داده و دخالت ما صفر می‌شود؛ ولی اگر ما شصت درصد حضور و چهل درصد من‌ذهنی داریم، اما همچنان می‌کوشیم تا دچار فراموشی نشده و درصد حضور خود را افزایش دهیم، باز هم خوب است. درواقع مرتب درصد دخالت به‌عنوان من‌ذهنی را کم کردن، همان استکمال تعظیم به‌جای آوردن است.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۷

همچنین هر شهوتی اندر جهان

خواه مال و خواه جاه و خواه نان

همچنین هر چیزی که ما به آن شهوت می‌ورزیم و حریصانه در پی آن می‌رویم تا بلکه از آن زندگی بگیریم، مثل ثروت، مقام و غذاهای خوشمزه ... [ادامه معنا در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۸

هریکی زین‌ها تو را مستی کند

چون نیابی آن، خُمارت می‌زند

هر کدام از این همانیدگی‌ها تو را مست می‌کند و اگر آن‌ها را به دست نیاوری خمار می‌شوی یعنی ناخوش، بی‌حوصله و غمگین می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۹

این خُمارِ غمِ دلیل آن شده‌ست

که بدان مفقودِ مستی‌ات بده‌ست

این «خُمارِ غم»، پژمردگی و بی‌حوصلگی و غمگین بودن تو نشانه‌ی این است که این چیزی که از دست داده‌ای و تو را دچار مستی کرده، هنوز در مرکزت وجود دارد و تو با آن همانیده هستی و از آن شراب می‌گیری. [با هر چیزی که همانیده شویم و از آن انرژی و خوشی بگیریم، پس از فقدان آن چیز دچار درد و خماری خواهیم شد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۵

همچو مستی کاو جنایت‌ها کند

گوید او: معذور بودم من ز خُود

مانند انسان مستی که در حالت مستی خطا کند و سپس زمانی که هشیار شود بگوید که من در حالت مستی و بی‌خودی این خطاها را مرتکب شده‌ام و عذرم پذیرفته است. [تمثیل انسانی‌ست که وقتی همانیدگی‌ها را در مرکزش می‌گذارد و شکار آن‌ها می‌شود ادعا می‌کند اختیاری نداشته است.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۶

گویدش: لیکن سبب، ای زشت‌کار

از تو بُد در رفتن آن اختیار



[شخصی در پاسخ به انسان مست همانیدگی‌ها] می‌گوید: «ولی ای زشتکار، از دست دادن اختیار و قدرت انتخاب و همچنین تفویض آن به من ذهنی و همانیدگی‌ها، تقصیر خودت بود. تو باید با فضاگشایی در این لحظه مسئولیت کیفیت هشیاری‌ات را به عهده بگیری و ناظر ذهنت باشی، در غیر این صورت هرگونه جنایتی از تو سر بزند تقصیر خودت است.»

[مولانا در این ابیات به قدرت انتخاب و اختیار انسان تأکید می‌کند. ما هم می‌توانستیم از قدرت اختیار خود استفاده کرده و با آدم‌ها و چیزها همانیده نشویم و از خود بی‌خود نگردیم، این حالت بی‌هوشی را در واقع ما خودمان جذب کرده‌ایم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۷

بی‌خودی نآمد به خود، تَش خواندی

اختیارت خود نشد، تَش راندی

این بی‌خودی و مستی ناشی از همانیدگی‌ها در من ذهنی که سبب بی‌اختیاری و عدم نظارت تو بر ذهنت می‌شود، خودبه‌خود ایجاد نشد، بلکه تو آن را طلب کردی. [در حالی که می‌توانستی در این لحظه با فضاگشایی و عدم کردن مرکزت صاحب اختیار و فرمانده زندگی خودت شوی.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۷

در عشق چنان چوگان می‌باش به سر گردان

چون گوی در این میدان، یعنی بنمی‌آرزد

در یکی شدن مجدد با خدا که مانند چوچوب چوگان از طریق «قضا و کُن فکان» خود، تو را می‌زند تا به خودش زنده کند، تو هم مانند یک گوی گرد، بی‌مقاومت و تسلیم باش، فضا را باز کن تا به صورت هشیاری آزادشده از یک همانیدگی، در اثر ضربه چوگان زندگی بغلتی و به سوی خداوند بروی. هر چند این ضربه گاهی با درد هشیاران همراه است، اما ما آگاه شده‌ایم که فکر، عمل، دانش و مقاومت من ذهنی هیچ ارزشی ندارد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۳+۴۰

گر نه نفس از اندرون راهت زدی

ره‌زنان را بر تو دستی کی بُدی؟

اگر من ذهنی از درون راه تو را نمی‌زد، اگر تو فضا را می‌گشودی، طلب داشتی، فکرهایت از فضای باز شده می‌آمد و به جای عقل جزئی از خرد کل استفاده می‌کردی، من‌های ذهنی چگونه می‌توانستند بر تو غلبه کنند و به تو مسلط شوند؟ [به بیانی وقتی مرکز ما جسم است، واکنش‌ها و شرطی‌شدگی‌های من‌ذهنی خودمان باعث می‌شود دیگران روی ما اثر بد بگذارند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۷۳

ای شهان، گشتیم ما خصم برون

ماند خصمی زو بتر در اندرون

[مولانا خطاب به انسان‌هایی که روی خود کار می‌کنند می‌گوید: ای شاهان معنوی، ما می‌توانیم دشمنان بیرونی را به راحتی بکشیم اما در درون ما دشمنی به‌نام من‌ذهنی وجود دارد که چندین برابر از دشمن بیرونی خطرناک‌تر است و نمی‌توان با ستیزه و جنگ آن را از بین برد.]

[ما تنها با مرکز عدم، فضای گشوده‌شده و با کمک نیروی پالودگی زندگی می‌توانیم این من‌ذهنی و آلودگی درونی را از بین ببریم.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۹

سهل شیری دان که صفاها بشکند

شیر آن است آن که خود را بشکند

آن مردی که هم‌چون شیر در جنگ، صفوف دشمن را درهم می‌شکند و حریفان را شکست می‌دهد، کارش آسان است؛ شیرمرد حقیقی کسی است که من‌ذهنی، ناموس و حیثیت بدلی خود را درهم شکند، به پندار کمال و اشتباهات خود اعتراف کرده، آن‌ها را جبران کند، دردهایش را بیندازد و دیگران را مقصر دردها و ضررهایش نداند بلکه بداند خداوند به دلیل جسم بودن مرکزش او را مؤاخذه کرده و او باید در این لحظه مسئولیت هشیاری‌اش را به‌عهده بگیرد و مرکزش را عدم کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

گرگ درنده‌ست نفسِ بد، یقین

چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

به‌طور قطع و یقین من‌ذهنی قرین بدی است که همچون گرگی درنده، انسان را از درون تباه می‌کند. پس تو نباید بهانه‌تراشی کنی و همه‌چیز را گردن قرین‌های بیرونی بیندازی.

[من‌ذهنی همه گرفتاری‌های ما را ایجاد می‌کند حتی اگر من‌های ذهنی دیگر روی ما اثر می‌گذارند از طریق همین من‌ذهنی خودمان است. بنابراین اگر مرکز ما عدم باشد و به اتفاق این لحظه توجه نکنیم و آن را به مرکزمان نیاوریم، مصون می‌مانیم

و من‌ذهنی نمی‌تواند ما را بدرد.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: مرضیه



منابع: برنامه ۹۶۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۴ گنج حضور، بخش پنجم (۱)

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰

پس بدان بی امتحانی که اله

شگری نفرستد ناجایگاه

بدان اگر مورد امتحان واقع نشوی، مرکز خود را عدم نکنی و در ناجایگاه ذهن مستقر باشی که جای واقعی نیست، خدا برایت شکر نمی فرستد. او ناکجاآبادِ ذهن را برای زندگی انسان خلق نکرده که برکاتش را به آن جا بفرستد.

[خداوند هر لحظه با به وجود آوردن یک اتفاق ما را امتحان می کند یا در ذهنمان یک چیزی را که ما با آن همانیده هستیم به صورت فکر بالا می آورد و می خواهد ببیند آیا ما آن اتفاق و فکر را جدی گرفته، به مرکزمان می آوریم و حول محور آن فکر و عمل می کنیم؟ یا این که چیزهایی را که ذهن نشان می دهد جدی نمی گیریم بلکه هشیارانه آن را دور کرده و مرکزمان را عدم نگه می داریم. در این صورت خداوند فضای درونمان را باز می کند و به ما شادی و شیرینی زندگی را می بخشد. درست است که خداوند همیشه به انسان لطف و کمک می کند اما قوانین خودش را هم اجرا می نماید.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۰۶

پس جزای آن که دید او را معین

ماند یوسف حبس در بضع سنین

*معین: یار، یاری کننده

*بضع سنین: چند سال



یوسف به جزای این که آن شخص زندانی را که از زندان آزاد می‌شد به جای خداوند یاور خود دید، چند سال بیشتر در زندان ماند.

[بنابراین اگر ما عدم کردن مرکزمان را فراموش کرده و مرکز خود را تبدیل به جسم کنیم و برای رهیدن از زندان ذهن از چیزی غیر از فضای گشوده‌شده درونمان یاری بخواهیم در زندان ذهن خواهیم ماند.]

قرآن کریم، سوره یوسف (۱۲)، آیه ۴۲

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.»

«و [یوسف] به یکی از آن دو که می‌دانست رها می‌شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۱

باز در بستندش و، آن درپرست

بر همان امید آتش پا شده‌ست

*درپرست: پرستنده در، یعنی کسی که مراقب و امیدوار گشوده شدن در مقصود است.

*آتش پا: شتابان و تیزرو

وقتی انسان فضا را باز و مرکز را عدم می‌کند، در فضای یکتایی بر او گشوده می‌شود و او به هشیاری حضور نائل می‌گردد. اما هر آن ممکن است ذهن دوباره او را به سوی خود بکشد و در مرکزش قرار گیرد و این معادل بسته شدن مجدد در به روی اوست. چنین انسانی که حلاوت حضور را چشیده، به باز شدن دوباره در امیدوار است و با چالاکي و چابکی هر لحظه فضاگشایی می‌کند تا در باز شود و او به داخل برود.



[به تعبیر دیگر آتش پا شدن را می توان مربوط به انسان دارای من ذهنی هم دانست که درد ایجاد می کند و تمام تلاشش برعکس انسان فضاگشاست، یعنی نه تنها خودش راهی به فضای یکتایی نمی یابد، بلکه با فضا بندی تند تند و پی در پی هر کاری می کند که نگذارد کسی داخل آن برود.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۴۱

گفت: بهر سُخره شاهِ حَرون

خر همی گیرند امروز از برون

*سُخره: بیگار، کار بی مزد؛ در این جا به معنی مجانی و مفت است.

*حرون: سرکش، اسب و اَسْتَرِ نافرمان

امروز شاه حرون که نماد دیو من ذهنی و فضای درد و هم هویت شدگی حاکم بر جهان است هشیاری انسان ها را به خری و کار بی مزد گرفته است. چراکه آن هایی که من ذهنی دارند، دائماً به جهان بیرون و همانیدگی ها توجه می کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۴۲

گفت: می گیرند، کو خر جانِ عم؟

چون نه ای خر، رو، تو را زین چیست غم؟

*عم: عمو، برادر پدر

صاحب خانه گفت: فرض کنیم خر بگیرند، عمو جان حالا خر کجا بود؟ برو، تو که خر نیستی، مرکزت عدم است و من های ذهنی نمی توانند برای ایجاد درد از تو سوءاستفاده کنند. چرا از این بابت غمگین و پریشان هستی؟



[اگر ما در مرکزمان همانیدگی و درد داریم، دیو من ذهنی و نیروی همانیدگی حاکم بر جهان ما را می‌فریبد و هشیاری ما را همچون خری به کار بی‌مزد وا می‌دارد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

عاشقی بر من پریشان کنم

کم عمارت کن، که ویرانت کنم

[مولانا از زبان خداوند می‌گوید:] ای انسان، اگر درواقع عاشق من و از جنس من هستی نه عاشق چیزهایی که با آنها همانیده شده‌ای، من خانه ذهن و پارک ذهنی تو را که برحسب همانیدگی‌هایت درست کرده‌ای ویران می‌کنم و من ذهنی‌ات را به هم می‌ریزم تا شادی اصیل زندگی را به تو ببخشم. این قدر با من ذهنی همانیدگی‌هایت را زیاد و آباد نکن. من هرچیزی را که با ذهنت بسازی ویران خواهم کرد، چراکه آبادانی و شادی تو تنها توسط من صورت می‌گیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

گر دو صد خانه کنی زنبوروار

چون مگس بی خان و بی مانت کنم

اگر براساس همانیدگی‌های مرکزت مانند زنبور صدها خانه در ذهنت بسازی و هشیاری‌ات در آنها پخش شود و زندگی‌ات را حول و حوش آنها بگردانی، من همه را خراب و ویران کرده و تو را مانند مگسی بی‌خانمان می‌کنم. هشیاری‌ات نباید در خانه ذهن و در همانیدگی‌ها مستقر باشد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

تو بر آن که خلق را حیران کنی

من بر آن که مست و حیرانت کنم

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] تو دنبال این هستی که با شکوفایی همانیدگی‌ها و به معرض نمایش گذاشتن خود مردم را حیران کنی، ولی من می‌خواهم خانه ذهنی و تمام همانیدگی‌هایت را به هم بریزم و مرکزت را عدم کنم تا مست و حیران من شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۴۵

هرگه که خُمش باشم من خُم خراباتم

هرگه که سخن گویم دربان خراباتم

*خُم: کوزه شراب

هرگاه ذهنم خاموش است، من کوزه شراب فضای یکتایی هستم، یعنی هم خودم وارد آن فضا می‌شوم و هم با به واکنش و انداختن دیگران به آن‌ها کمک می‌کنم تا بتوانند فضای درونشان را بگشایند و وارد فضای یکتایی شوند.

ولی هر موقع که با ذهنم سخن می‌گویم دربان فضای یکتایی هستم، یعنی نه تنها خودم وارد آن فضا نمی‌شوم بلکه با پخش انرژی منفی دردهای من ذهنی سبب فضا بندی دیگران می‌شوم و جلوی آن‌ها را برای رفتن به فضای یکتایی می‌گیرم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۱

هر کجا ویران بود آن جا امید گنج هست

گنج حق را می نجویی در دل ویران چرا؟

هر انسانی که با فضاگشایی پارک ذهنی اش را خراب و ویران کند، می تواند امیدوار باشد که در آن جا گنج حضور را بیابد. بنابراین تو چرا پارکِ ذهنی و مرکزِ همانیدهات را خراب نمی کنی تا بتوانی گنج حضور و خدا را در آن جست و جو کرده و پیدا کنی؟

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۶۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com